

نخستین کلام هر چهره این است: قتل مکن!
- لویناس

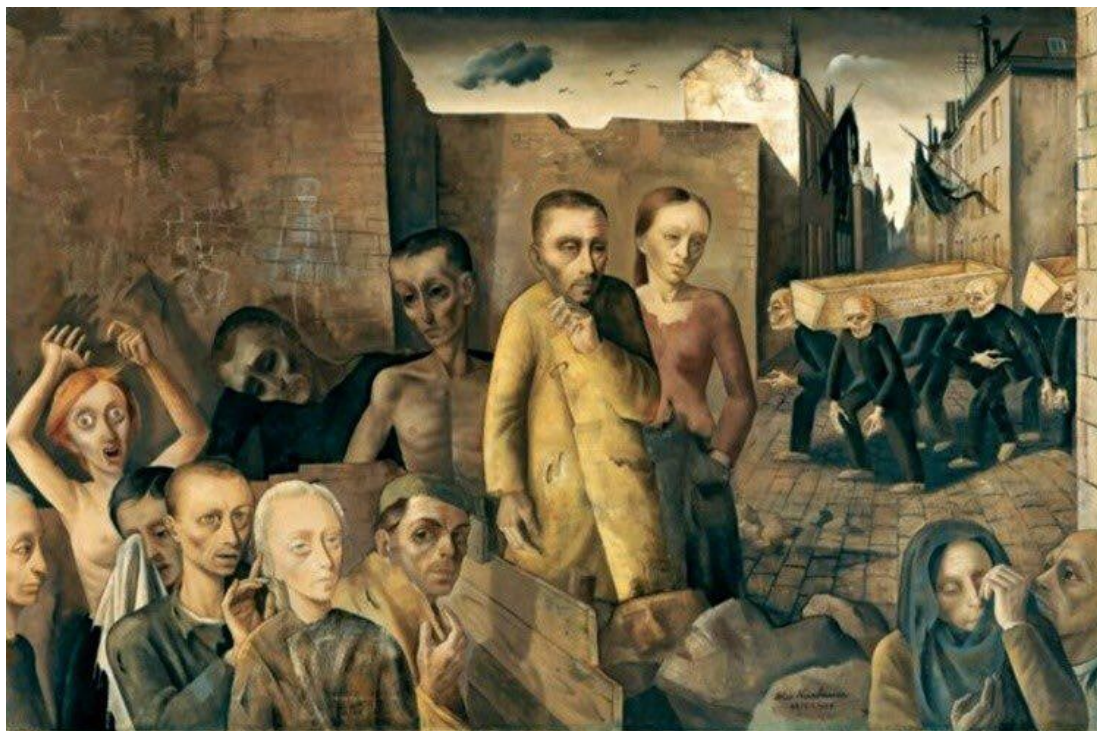
در سال ۱۹۴۴ یک شماره در لیست ورودی‌های یهودی آشویتس ثبت شد XXVI/284. وزیر وقت پروپاگانداى آلمان نازی آن قربانی را به خوبی می‌شناخت. شش سال قبل خودش به ایتالیا سفر کرده بود تا آن مرد نقاش را که آن زمان در مدرسه هنر رم تحصیل می‌کرد، ملاقات کند. وزیر از قربانی دعوت به عمل آورده بود تا برای جبران خبط یهودی بودن، به دستگاه تبلیغاتی نازی پیوسته و با هنرش جحان را با عظمت نژاد آریایی آشنا سازد. البته پاسخ مرد جوان قابل حدس است. کما این‌که سرنوشتش هم. اما آن شش سال پایانی با تجربه‌ی دو سال بازداشت در اردوگاه موقت و چهار سال فرار و زندگی مخفیانه و نهایتاً مرگ در آشویتس سپری شد. اما نقاش جوان **فیلیکس نوئسبام** که می‌دانست دیگر فرصتی ندارد در این برهه سلف‌پرتره‌هایی کشید که در ظاهر وضعیت یهودیان را به نمایش می‌گذاشتند اما به اتهام‌نامه‌هایی بدل شدند که تا ابدیت روانند. نقاشی‌های فیلیکس نوئسبام در این دوره بیش‌تر سلف‌پرتره است. تصویر صورت. چهره‌هایی با چشمانی خیره! پرتره‌های نوئسبام مواجهه است. چهره‌های نقاشی او تنها بازنمایی ظاهر نیست - صرف نشان دادن ترس از وضعیت - بلکه همواره از آن فراتر می‌روند. صورت‌های نوئسبام نخستین و والاترین جلوه‌ی دیگری‌ست. آن تصویر از خودش که صورت هراسناک خواهرزاده‌ش را به صورتش چسبانده تا از او دفاع کند.



Nussbaumer- Fear From (1941)



تصویری از پرتره‌ی خودش که مجوز اقامتش را بالا گرفته و به پلیس/مخاطب نشان می‌دهد، در حالی که ستاره‌ی زردی روی کتکش دیده می‌شود. مرد و زنی تکیده میانه‌ی تصویر در صحنی طولیل به سوی اردوگاه ایستاده و در پس‌زمینه، مرگ تابوت بر دوش از آن‌جا خارج می‌شود.



Nussbaum- Damned (1941)

تصاویر او بیش‌تر از خیابان‌ها، اتمسفر و یا اشیا مؤکد بر صورتهاست. برای او وضعیت یعنی انسان. پرتره‌ها در عین حال که حاکی از عظمت چهره‌هاست است، پرسش‌گر نیز هست. مواجهه با صورتهای نوئسبامی یک مواجهه روزمره نیست که درگیر حالت مو یا تغییرهای تصویر آن صورتهای شویم بل به مراتب اصیل‌تر از آن است. آن صورتهای ما را همواره در آزمونی اخلاقی در ارتباط با "دیگری" قرار می‌دهد. نوئسبام از اردوگاه موقت نازی‌ها در بلژیک گریخته و ناگزیر چهارسال در خانه دوستانش پناهنده بود. تصویر او در آن چهارسال نه تنها ساحت مواجهه ایشان در آزمون اخلاقی وضعیت او که آوردگاه انتخاب هر انسانیست که تا امروز به نوئسبام نگریسته است. در قبال مواجهه با آن چهره‌ها شما باید انتخاب کنید که موضع‌تان نسبت به دیگری چیست. پرتره‌های او مواجهه با صورتهاست.



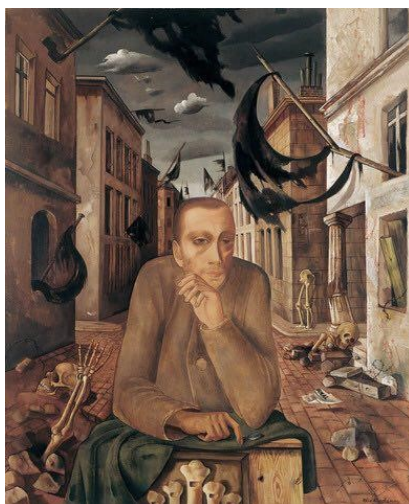


Nussbaum - Man with Yellow Star (1943)

امانوئل لویناس که او نیز خود یهودی بود در «زمان و دیگری» مواجهه با صورت را بلاواسطه اخلاقی می‌داند. یعنی این مواجهه است که شرط امکان اخلاق را فراهم می‌کند. تا هنگامی که یک من مفرد هستیم به تنهایی خویش محدود می‌شویم اما همین که "نگران دیگری" شدیم و به او عشق ورزیدیم، نامتناهی و بی‌کران شده و به سوی او حرکت می‌کنیم. تا زمانی که دلوپس او هستیم، ذیل این احترام به دیگری اخلاق زنده خواهد بود. "من اخلاقی" حیات دارد. به عقیده لویناس جایگاه ظهور و حصول دیگری چهره است. چهره، صورت نه آن امری است که بشود از آن طرفه رفت و نه از آن تجاهل کرد (لویناس ۱۹۸۴) «صورت» سوژه را به سمت خود می‌کشد و هم‌چون معیایی حل ناشدنی باقی می‌ماند. آن‌گاه که دو صورت با یکدیگر مواجه می‌شوند؛ همدیگر را بازمی‌یابند و به واسطه‌ی دریافت هم، دیگری از سایرین متمایز می‌شود آن‌گاه به واسطه‌ی این تمایز نیکی اخلاقی معنا می‌یابد.

«تنها شری چهره است»





Nussbaum- Art in Exile (1943)

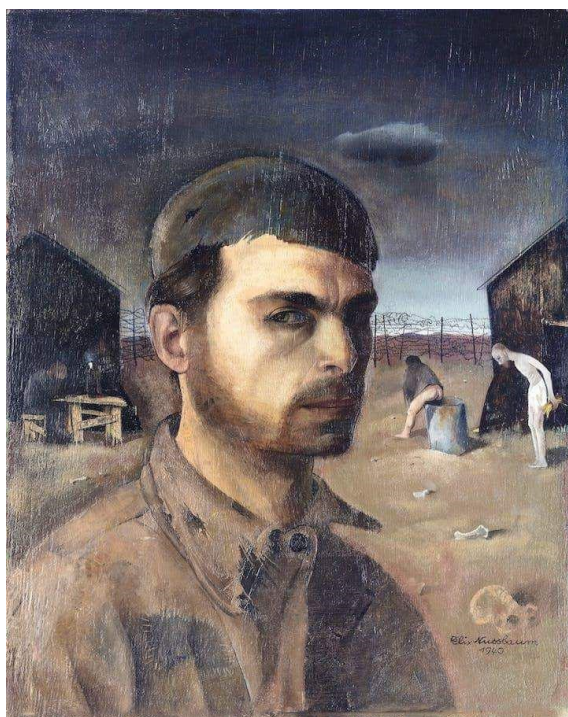
از نظر لویناس مسئله‌ی نخست هر چهره حالت عمودی آن است. عریانی موقر اما اجتناب‌ناپذیر خود صورت. فقط در وضعیتی که سوژه با دیگری مواجه شود امکان اخلاق فراهم می‌آید. دیگری شرط وجود اخلاق است. حتا دیگری شرط وجود من است و هیچ چیز در دیگری بیش‌تر از صورت او شکننده نیست. پوست صورت ظریف‌ترین و بی‌حفاظ‌ترین عضو آدمی است. چشم‌هایش آزادی را از «من» می‌گیرد. آزادی این‌که من می‌تواند هرکاری کند. صورت در عین حال تهی دست است. نوعی فقر ذاتی در چهره وجود دارد و تلاش آدمی برای پنهان کردن این فقر با زدن ماسک، پوشاندنش با شال‌گردن یا ادا درآوردن، مؤید بی‌حفاظ بودن صورت است. مؤید عریانی و بی‌پناهی. گو تذکار همواری یک صورت به دیگری این است: به من آسیب نزن یا به نقل از خود لویناس نخستین کلام هر چهره این است: قتل مکن!

نقاشی‌های نوئسبام حائز همین مقام‌اند. این مقام از مواجهه با دیگری در صورت. او به خوبی دانسته است که وضعیت ستاره‌زردها را نه با خیابان‌های مطرود و یا با فرارهای نیمه‌شبانه نمی‌توان به تصویر کشید. تصویری از خیابانی خلوت فقط تصویری از خیابانی خلوت است اما طنین هراس از خلوتی یک خیابان در صورت مردی که در خود مچاله کلاهش را پایین کشیده مواجهه مستقیم بیننده با یک وضعیت است. وضعیتی که به خیابانی خلوت منجر شده است. او در پرتوهایش این فقر، این بی‌پناهی را به تصویر می‌کشد. در بیشتر آثارش این



ترکیب بندی دیده می شود: هر چند در پس زمینه فیگور بدن هایی دیده می شود که تکیده و عریان خم شده اند اما در پیش زمینه این صورت سوژه ی بی دفاعی ست که هر چند مغموم ولی منفعل نیست.

به عنوان مثال صورت او در نقاشی سلف پرتره در کمپ سن سپرین (اردوگاه موقت نازی در بلژیک) سه رخ است فرو رفته در نوری گرفته، اما نازکی پوست، فشار دندان هایی بر هم ساییده، نیی از سر که زیر کلاه دفرمه شده و گویی سر از جمجه تهی شده به پس زمینه ی سیاه آسمان پیوسته است. همه تصویری از چهره ای ست که پرسش می کند. تصویری از چشمانی که می گوید: من متهم می کنم.



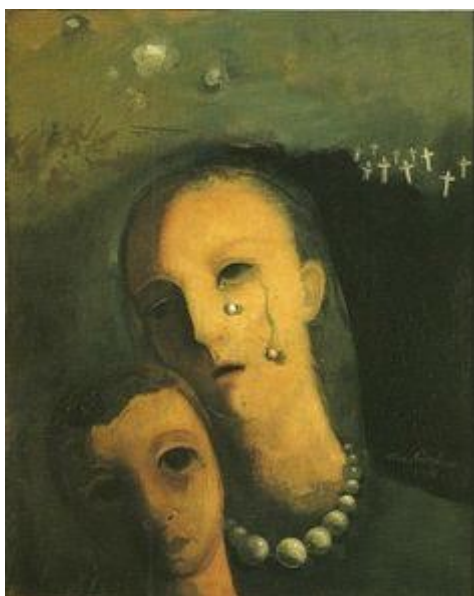
Nussbaum - Self Portrait from St, Cyperien Concentration Camp in France (1942)

در نقاشی های او پس زمینه، کمپ، ستاره زردها در مرکز توجه نیستند. او «دیگری» را مرکز توجه قرار می دهد و به آن ارزشی اخلاقی- وجودی می بخشد. در نقاشی های نوئسبام آشویتس و نازیسم یک علت نیستند. معلول اند. معلول نادیده انگاری دیگری است. معلول فریه گی «خود یا سوژه» که پیش از این در تفکر اروپایی بیشتر معطوف به خودش بوده است؛ از هایدگر تا هوسرل در شرح و بسط سوژه دیگری را برنشمرده اند. پرتره های نوئسبام کنایه به این نادیده انگاری ست. او مجبور شده دیگری را به پیش زمینه کشانده شما را با آن مواجهه کند. حتا



سلف‌پرتره‌های او هم صرفاً بازنمایی از خودش نیست، تصویری از یک «من» نیست. تصویری از صورت یک دیگریست که بیننده‌اش را مجبور به مواجهه با آن می‌کند.

فلیکس نوئسبام در اوت ۱۹۴۴ در آشویتس کشته شد. از او تابلوهایی در خانه دوستانش به جای ماند که سال‌ها بعد به نمایش گذاشته شدند. پرتره‌هایی سرشار از اضطراب و نگرانی؛ نگرانی نه از وضعیت، از فقدان دیگری.



Nussbaum- Inquietude (1944)

هاجر سعیدی نژاد
نہست

